

از مطالعه این نشریه در زمان تفیلا و فواندن توراہ فودداری فرمایید.

אידה לאידה

בלק

۱۲ تموز ۵۷۸۰

جهت حفظ قدوسیت این نشریه از دور انداختن آن فودداری فرمایید.

5 ف ت ا ر ی روش ن گ

نمی‌توانند بر قوم بیسرائل غلبه کنند و همه این قدرتها نیز زیر دست خد-اوند هستند.

این سخنان به ما نیز ارتباط پیدا می‌نماید، مخصوصاً در این دوران که در مکانهای مختلف دنیا ابزارهای جنگی مختلف پرقدرت می‌سازند که می‌توانند یک دنیای کامل را در عرض چند ثانیه ویران نمایند و این تهدید بزرگ بر دنیا وجود دارد. لازم است میز مور ۱۲۴ تهیلیم را بخوانیم و بفهمیم چگونه خد-اوند از ما محافظت می‌کند و نمی‌گذارد دشمنان ما را تکه و پاره کنند و هر چه بیشتر در جملات این میز مور دقت نماییم، بیشتر متوجه می‌شویم همه چیز بر طبق خواست خد-اوند است. شاید به همین جهت است که هر روز قبل از بیان شعر روزانه، این میز مور را در تفیلا می‌خوانیم.

این کلید اطمینان به خد-اوند است که یک روز دیگر از خد-اوند دریافت نمودیم. شخصی که صبح از خواب بیدار می‌شود و نمی‌داند عاقبت این روز چگونه خواهد بود، کل روز در استرس و نگرانی بوده و نخواهد توانست کارهای روزمره خویش را انجام دهد. به همین جهت این میز مور را هر روز می‌خوانیم تا بتوانیم اطمینان خود را به خد-اوند قوی نموده و روز خود را با آرامش سپری کنیم.

این مورد هم در زندگی کلی و اجتماعی و هم در زندگی شخصی صادق است. ایستگاههای بسیاری در زندگی فرد هستند که نمی‌داند چکار باید بکند و چگونه باید با این مشکلات مواجه شود. ولی اگر انسان به خد-اوند اطمینان داشته که همه چیز بر طبق خواست خد-اوند است و او در دستان خالقی قرار دارد که آسمان و زمین را آفریده، این ایستگاههای زندگی را نیز با آرامش سپری می‌نماید.

این پاراشا در مورد بالاق فرزند صیپور توضیح می‌دهد که از قوم بیسرائل ترسید و می‌دانست هر چقدر هم سرباز داشته باشد، نمی‌تواند بر قوم بیسرائل پیروز گردد. به همین دلیل بیلعام را صدا زد. زیرا بیلعام می‌دانست خد-اوند در چه لحظه‌ای عصبانی شده و اگر دقیقاً در همان لحظه قوم را نفرین می‌کرد، این نفرین خد-ای ناکرده به قوم ضربه می‌زد و می‌توانست همه قوم را خد-ای ناکرده یک باره و برای همیشه نابود نماید.

با وجودی که زمان عصبانیت خد-اوند فقط یک لحظه هست، تفسیر توسافوت در مسخت براخوت می‌فرماید بیلعام در این یک لحظه می‌توانست بگوید: "نابودشان کن"، که گفتن این نفرین هم همین یک لحظه طول می‌کشد و به این صورت می‌توانست در همین بیست و پنج صدم ثانیه قوم را نفرین کند.

با کمی تأمل می‌فهمیم وضعیت بسیار ناگوار بود، زیرا فقط بیلعام بود که چنین قدرتی داشت و بالاق حاضر بود تمام خانه خویش را از طلا و جواهر پر کند و به بالاق بدهد تا بیلعام چنین کاری را انجام دهد.

با خواندن ادامه پاراشا نیز می‌فهمیم بیلعام هم از قوم بیسرائل نفرت داشت و حتی حاضر بود به رایگان قوم را نفرین نماید و برای این که خد-اوند را راضی به نفرین کردن قوم بیسرائل بنماید، چهل و دو عدد قربانی تقدیم کرد. ولی در این روزها، خد-اوند این وضعیت عصبانیت را تغییر داد و در آن روزها خد-اوند اصلاً عصبانی نشد تا بیلعام این فرصت یک لحظه‌ای را برای نفرین قوم نداشته باشد و نتواند از این یک لحظه سوء استفاده و قوم را نفرین نماید...

این مورد، مدرک مهمی برای قوم بیسرائل بود که به آنها ثابت شود هیچ قدرت و ابر قدرتی و حتی قدرتهای ماورأ طبیعت نیز

۱ اگر در کیفیت و کمیت مطالب این نشریه (آی، پیشنهاد و یا سوالی در امور هلافا و زندگی روزمره دارید از اتمام لطف

جهت داوید هملخ می‌فرماید: "در کل زندگی، فقط شادی و نیکی دنبال من بودند".

اگر ما نیز چنین احساسی داشته و این واقعیت را درک می‌کردیم که در دستان خد-اوند هستیم و همواره رفتار رحمت خد-اوند ما را در آغوش گرفته و خوبیهای خد-اوند همیشه ما را در بر می‌گیرند و خد-اوند می‌خواهد فقط به ما مهربانی نماید و با رحمت خود از ما مراقبت می‌کند. ما نیز با خوشبختی و شادی بی حد و مرز، زندگی می‌کردیم و بدون حواس پرتی، مشغول خواندن تفیلا و آموزش توراه شده، بدون اینکه موردی ما را ناراحت و نگران نماید.

ربنو بخیی در کتاب خووت هلواووت می‌نویسد:

وقتی انسان احساس کند بدون اجازه خد-اوند، هیچ بندهای نمی‌تواند به او خوبی نماید یا به او صدمه بزند، دیگر قلب انسان به دنبال ترس از بندگان و جلب توجه بندگان نخواهد بود، بلکه فقط به خد-اوند اطمینان داشته، هم چنان که داوید هملخ در کتاب تهیلیم می‌نویسد: به خیرین اعتماد نداشته باشید (زیرا) او نیز بنی آدم است که نمی‌تواند نجات دهد.

بنابراین انسان باید فقط به خد-اوند اطمینان داشته باشد و این مورد را در کتب پند و اندرز مربوطه، مثلاً دروازه اطمینان در کتاب خووت هلواووت مطالعه کند تا اطمینان خود را به خد-اوند محکم نماید و به این صورت بتواند خد-اوند را از صمیم قلب عبادت کند.

اگر در زندگی داوید هملخ تأمل نماییم، متوجه می‌شویم با وضعیتهای بسیار سختی مواجه شد، از همان روزی که به دنیا آمد و تا روزی که این دار فانی را وداع گفت. وقتی داوید هملخ به دنیا آمد، همه فکر می‌کردند، او حرامزاده است و به همین جهت او را به عنوان چوپان خانواده تعیین کردند که حتی برای خواب هم اجازه نداشت وارد خانه بشود، تا شاید بیرون از خانه و در صحرا، حیوانات درنده او را بکشند. این وضعیت تا سن ۲۸ سالگی ادامه داشت.

وقتی داوید هملخ به عنوان پادشاه برگزیده شد، بیشتر اوقات یا از دست شائول، یا از دست اوشالوم فرزندش در حال فرار بود، و در حین فرار هم، هر باره اتفاق ناگوار دیگری برای داوید هملخ اتفاق می‌افتاد.

این فقط اطمینان کامل به خد-اوند بود که به داوید هملخ قدرت داد این روزهای سخت را پشت سر بگذارد، هم چنان که خود داوید هملخ در میزمو ۱۳۱ می‌فرماید به مانند نوزادی که در آغوش مادرش است، من نیز در آغوش خد-اوند بودم. هم چنان نوزادی که در آغوش مادرش است هیچ نگرانی ندارد، چون می‌داند در جای مطمئنی قرار دارد و اگر کمبودی داشته باشد، مادرش برای وی تأمین نموده و مطمئن است مادرش به بهترین نحو از او نگهداری می‌کند.

داوید هملخ نیز احساس می‌کرد در آغوش خد-اوند است، خد-ای قادر که می‌تواند تمام مایحتاج او را برطرف نماید. به همین

به همان راهی که او می‌خواهد، وی را خواهند برد

پس از این که پولش تمام شد، شروع به فروش وسایل خانه نمود تا بتواند یابین بخرد. فرزندان او بسیار عصبانی شدند و به یکدیگر گفتند: "اگر این وضع ادامه پیدا نماید، از پدرمان هیچ چیز به ارث نخواهیم برد."

از این رو فرزندان سعی کردند با پدر خود صحبت نمایند، ولی وقتی دیدند صحبت، هیچ نتیجه‌ای ندارد و پدر حاضر است حتی خانه را هم برای نوشیدن یابین بفروشد، صحبت را رها نموده و به فکر چاره دیگری افتادند. فکری به نظر آنها رسید و یک شب که پدرشان خواب بود، پدر را همراه با تختخواب او بلند کردند و به قبرستان بردند و گفتند: "شاید پدرمان از خواب

در این پاراشا در مورد بیلعام می‌خوانیم علی‌رغم میل خد-اوند، با فرستادگان بالاق به راه افتاد تا قوم را نفرین نماید. گمارا (مسخت مکوت، برگ ۱۰) در تفسیر این مورد می‌نویسد: "رابا بر او هونا از یاد او هونا فرمود: این می‌آموزاند که در هر راهی که فرد بخواهد قدم بردارد، او را می‌برند."

در پاراشای شمینی خواندیم که توراه به افراد کهن دستور می‌دهد هنگام کار در بیت همیقداش نباید یابین و شراب بنوشند. میدراش در این باره داستانی را تعریف می‌کند:

فردی بود که همواره اشتیاق به نوشیدن یابین داشت، تا جایی که تمام دارایی خویش را صرف خرید و نوشیدن یابین نمود و

جانب الهی نیز به تو کمک می‌کنند تا به خواسته‌هایت برسی ، پس ما نیز این مورد را از تو دریغ نمی‌کنیم.”

از آن روز به بعد هر یک از فرزندان به نوبت یک بطری یابین می‌خرید و به نزد پدر می‌آمد و به پدر خود یابین می‌داد. به این صورت ، این شخص یابین روزانه خود را دریافت می‌کرد ، بدون این که دار و ندار خود را به باد دهد و یا اینکه آبرویش برود. باید تأمل نمود چرا دانشمندان توراه این داستان را در میدراش نوشته‌اند.

آنها با تعریف این داستان می‌آموزاند تا چه حد این مورد صحت دارد و تا چه حد بر طبق خواست آدم ، از جانب الهی موارد را برای او فراهم می‌کنند. در همین حین ، گاهی از جانب الهی سعی می‌کنند ، وی را بیدار نمایند و برای او نشانه‌هایی می‌فرستند ، ولی اگر انسان منظور را نفهمید ، به همان راهی که او می‌خواهد ، وی را خواهند برد.

بیلعام نیز چنین بود ، با وجودی که درجه نبوت او از مشه ربنو بیشتر بود تا دیگر اقوام دنیا به راه خداوند دعوت نماید ، ولی وی از این قدرت سؤ استفاده و در راه هوس خود از آن استفاده کرد و سعی نمود پول و دارایی خود را بیشتر کند. از جانب الهی سعی کردند او را بیدار نمایند ، ولی بدون فایده تا اینکه از جانب الهی نیز به او اجازه دادند با فرستادگان بالاق همراه گردد.

یک بار در نوبپردوک ، خدمتکار کنیسا در ساعات کوتاه شب مشغول تمیز کردن کنیسا بود که شخصی وارد کنیسا شد. خدمتکار نگاه کرد و متوجه شد دزد محل وارد کنیسا شده ، فوراً در گوشه‌ای پنهان شد تا وقتی دزد دست به دزدی زد ، او را بگیرد و برای همیشه محله را از شر او خلاص نماید. این دزد به طرف هیخال قدم برداشت ، پرده هیخال را بوسید شروع به گریه نمود. خدمتکار کنیسا نفهمید چه اتفاقی می‌افتد و فکر کرد این دزد توبه کرده است. به همین جهت ساکت ایستاد تا ببیند این دزد چه تفیلابی می‌خواند. چون فاصله زیاد بود ، خدمتکار زیاد نتوانست تفیلابی دزد را بشنود ، فقط فهمید دزد چندین و چند بار می‌گوید:

بیدار شود خود را در قبرستان پیدا نماید و کمی به عاقبت خود فکر کند.”

ولی برای پدر ، قبرستان و خانه فرقی نمی‌کرد ، فقط مهم بود ، یابین برای نوشیدن داشته باشد.

در همان روز چند تاجر ، از جمله تاجران لباس ، مواد غذایی و نوشیدنی به آن شهر آمدند تا اجناس خود را بفروشند. قبل از ورود به شهر ، چند نفر از ساکنین شهر که بیرون از شهر بودند ، به آنها اطلاع دادند که:

”مأموران گمرک در شهر می‌چرخند و اگر برای اجناس خویش مجوز نداشته باشید ، تمام اجناس شما مصادره خواهد شد و جریمه نیز باید بپردازید.”

تاجران نیز که برای اجناس خود مجوز نداشتند ، به فکر فرو رفتند که چکار کنند پس تصمیم گرفتند اجناس خود را به قبرستان ببرند و سپس وارد شهر شوند و وضعیت را بسنجند و ببینند چگونه و به چه صورت می‌توانند اجناس خویش را وارد شهر نمایند. در بین این تاجران ، شخصی دو عدد خمره یابین داشت ، فوراً به قبرستان رفت و در کنار یکی از دیوارها ، و به طور اتفاقی در کنار همان دیواری که تختخواب آن شخص میگسار قرار داشت ، دو خمره یابین را پنهان نمود.

شخص میگسار از خواب بیدار شد و در کنار خود خمره‌های یابین دید. دوباره در تخت خود خوابید ، شیر خمره را باز کرد ، یابین نوشید و دوباره به خواب رفت و دوباره از خواب بیدار شد ، یابین نوشید به خواب رفت و ... که از نظر او بالاترین لذت دنیا بود!

سه روز به همین منوال گذاشت ، تاجر برای برداشتن خمره‌ها برنگشت و فرزندان نیز نگران حال پدر شدند که الان سه روز است هیچ خبری از او نیست. به همین سبب به قبرستان رفتند تا جویای حال پدر خود باشند. وقتی به تخت پدر رسیدند ، مشاهده کردند وی شاد و خوشحال بر روی تخت خود لم داده و دو خمره یابین در کنار تخت او قرار دارد. فرزندان به پدر خود گفتند: ”تا این حد خداوند تو را رها نمی‌کند؟ ما می‌فهمیم از

”خد-اوندא، מן רוח مقدس מי-خواهم، רוח مقدس“...

وقتی دزد از کنیسا خارج شد، خدمتکار کنیسا نتوانست خود را کنترل کند، فوراً به سراغ او رفت و گفت:

”ترس، فقط من و تو اینجا هستیم، لطفاً برایم توضیح بده چرا روح مقدس می-خواهی؟ مگر نمی-دانی برای رسیدن به روح مقدس باید پرهیزکاری زیادی انجام داد؟ چرا توقع داری در یک شب خد-اوند به تو روح مقدس بدهد؟“

دزد در جواب گفت: ”تو خودت در نیمه شب کار می-کنی و می-دانی کار در نیمه شب، مخصوصاً در فصل سرما چقدر سخت است. حال با همه این سختیها من باید در خیابانهای محله به دنبال خانه مناسب باشم، با جانفشانی وارد خانه شوم و تازه مرحله سخت شروع می-شود، باید محل پول و طلا را پیدا کنم و همیشه در ترس باشم صدای زیاد ایجاد نکنم و باعث بیدار شدن اعضای خانواده نشوم. حال اگر روح مقدس داشتیم، یک راست به سمت پول و طلا می-رفتم و مقدار زیادی از خطر را کم می-کردم.“

این دزد نیز روح مقدس می-خواهد و اگر روح مقدس داشت، چه خرابی به بار می-آورد...

شلومو هملخ در کتاب قوهلت می-نویسد: ”مگس مرده، روغن خوشبو، بوی بد راه می-اندازد“.

یکی از بزرگان دوره قبل در تفسیر این جمله فرمود: ”وقتی مگس می-میرد، کافی است یکی دو قدم از او دور شویم تا دیگر او را نبینیم، ولی اگر این مگس مرده در روغن خوشبو بیافتد، بوی بد او همه جا را فرا می-گیرد و ممکن است بوی آن تا صد متر نیز برسد.“

به همین صورت هرچقدر فرد بیشتر قدرت داشته باشد، اگر از این قدرت در راه بدی استفاده نماید، ضرر بزرگتری به بار می-آورد، درست به مانند بیلعام که از قدرت نبوت خویش بدین صورت استفاده نمود و چه آسیبی به قوم یسرائل و به دنیا زد.

حال هر فردی که از جانب خد-اوند استعدادها و قدرتهای مختلفی دریافت کرده، اگر خد-ای ناکرده از این قدرت و استعداد در راه بدی استفاده نماید، در آخر باید جواب خد-اوند را بدهد. پس باید بسیار مواظب بود و از استعداد و دیگر قدرتهای خویش تنها در راه خد-اوند استفاده بهینه نمود.

برگرفته از سخنان ربی یعقوب گالینسکی روحشان شاد

قابل توجه خوانندگان گرامی

در مملهای ذیل امکان دریافت نشریه چاپ شده وجود دارد و به هیچ عنوان نمایندهای

برای جمع آوری کمک به نشریه ندارد:

* **یرهوشالییم:** گنولا، فیابان ملفی ایسرائل شماره ۲۵ فروشگاه آقای فرجیان

* **تل آویو:** فیابان علیا شماره ۲۳، آقای کهن فولادی ۹۳۷۸۲۸۱-۵۴۰

* **فولون:** فیابان ایلات ۱۶، فروشگاه نوיה פארם

* **ناتانیا:** آقای فرهاد تراشندگان تلفن ۸۶۸۶۸۸۶-۵۲۰

* **کفرسابا:** آقای موטי کهن تلفن ۳۵۶۱۵۲۹-۵۲۰

* **بیثار:** خانواده آقای نورانی تلفن ۸۴۲۸۹۳۶-۵۴۰

* **تارنمای:** پاراشای هفته ۱ پاراشای هفته ۲